



پرویز بیگی حبیب‌آبادی را بیشتر با شعر دفاع‌مقدس و اشعار کلاسیک، بویژه غزل می‌شناسند؛ آن غزلی که دارای زبانی کهن است اما یک ویژگی دارد که نوحش سبب می‌شود برای مخاطب امروز شنیدنی باشد:

«یاران چه غریبانه رفتند از این خانه

همه سوخته شمع ما، هم سوخته پروانه…»

غزل دفاع مقدسی «یاران چه غریبانه» را تقریباً همه نسل‌ها می‌شناسند و آن را شنیده‌اند، بویژه از روزی که به صورت نوحه و بعد از آن با اهنگ و صدای کویتی‌پور خوانده شد.

با ایسن غزل، خاطره‌های زمان جنگ و دفاع‌مقدس و رشادت‌ها و ایثارهای جوانان میهن دوباره تازه می‌شود. این غزل به یادمان می‌آورد جوانانی را که در لباسی از عشق و نغزل برای دین و میهن خود در خاک و خون غلتیدند.

همه ما بیگی‌حبیب‌آبادی را با ایسن غزل می‌شناسیم، در صورتی که او غزل‌ها، مثنوی‌ها و اشعار نو خوبی هم دارد. در واقع این غزل همه اشعار بیگی حبیب‌آبادی را در سایه خود نگاه داشته

است، در صورتی که او نه تنها شعرهای خوب دیگر کم ندارد، حتی سعی دارد شعرش را با قالب‌ها و فرم‌های دیگر تازه کند؛ یکی از اینگونه تلاش‌ها، اشعار کوتاه سپید است که شاعر بیش از این، آن را در کارنامه خود دارد اما اخیراً نیز کارهای تازه خود را در ایسن زمینه در یک دفتر گرد آورده و نامش را گذاشته: «درختی که می‌دود».

یکی از وجوه شعر بیگی حبیب‌آبادی در این حوزه، یعنی حوزه شعرهای کوتاه، تجربه‌هایی است که حاصل کرده و در اینگونه از اشعار به کار برده است.

می‌دانیم که شعرهای کوتاه نیمایی و پس از آن شعرهای کوتاه سپید از دهه ۴۰ کم‌وبیش رواج داشته و از دهه‌های ۶۰ و ۷۰ به اوج رواج و اهمیت خود رسید و تاکنون نیز ادامه دارد و دیگر به عنوان اثری قابل اعتنا و قابل اهمیت در نزد شاعران و مخاطبان شعر جدی تلقی می‌شود.

«درختی که می‌دود»، مجموعه شعر پرویز بیگی حبیب‌آبادی را انتشارات فصل پنجم در ۸۸ صفحه آورده است. این دفتر ۱۶۸ شعر سپید کوتاه

آواکپ

یادداشتی بر مجموعه‌شعر «درختی که می‌دود» سروده پرویز بیگی حبیب‌آبادی

# کمتر از حد انتظار!

- م.نیساری

دارد که به گفته شاعر بخشی از آن در سال ۱۳۹۰ در کشور چین توسط خانم پروفیسور «موهونگ یان» به زبان چینی ترجمه شده است.

شعر کوتاه نیمایی و سپید، ساختار و فرم خود را دارد که متنوع است و این تنوع با شعرهای جدید نیز در حال افزایش و تنوع بیشتری است. اگرچه بسیاری از شاعران، آن را با جملات قصار یا کاریکلماتور اشتباه می‌گیرند یا خواسته و ناخواسته دچار آن می‌شوند و بدتر از این، در بسیاری از موارد، برشی را که می‌تواند برشی از پازل یک شعر بلند یا شعر غیر کوتاه باشد، به عنوان شعر کوتاه عرضه می‌کنند که تازه در این صورت ممکن است زیبایی برشی از یک شعر را نداشته باشد. بنابراین اشعار کوتاهی که شبیه برشی از یک شعر باشد یا به جملات قصار و کاریکلماتور شباهت داشته باشد، طبعاً از ساختار، فرم و استقلال یک شعر بی‌بهره است و این نیز یعنی ممکن است کلام و اثری دارای ساختار، فرم و استقلال باشد اما از ساختار، فرم و استقلال شعری بی‌بهره باشد.

اشعار کوتاه می‌تواند وجوه دیگری نیز داشته باشد که در واقع اصل و رکن آن نیست و می‌تواند در شعرهای بلند و غیر کوتاه هم مصداق داشته باشد. یعنی وجوهی برای شعر است و کوتاه و بلند و نو و قدیمی ندارد؛ مثل قافیه‌دار بودن و آهنگین بودن شعر یا به لحاظ معنوی از وجوه دیگر بهرمند شدن.

پرویز بیگی حبیب‌آبادی حدود ۶۵ سال دارد. شاید از نظر عده‌ای، تجربه کردن شاعران در این سنین امری بیهوده یا بی‌تاثیر باشد، چرا که ممکن است گفته شود شاعران بالای ۵۰ و ۶۰ سال باید تا این سن راه خود را پیدا کرده باشند و اینک در پی پیاده‌کردن تجربه‌های خود باشند و به قول معروف، اینک خوشه‌چینی کنند. این حرف درستی است اما قطعی نیست، زیرا می‌توان گفت شاعران سن بالا یا توجه به همین تجربه‌های بسیار، بهتر می‌توانند شایسته به خرج دهند. از طرفی، شاعران در عرض زمان حرکت می‌کنند و نه در طول زمان. یعنی همان‌طور که معلوم نیست بهترین اشعارشان را در جوانی، میانسالی یا در سن بالا و کهنسالی می‌گویند، همان‌طور هم می‌تواند معلوم نباشد که در کدام دوره دست به کار و تجربه‌های تازه خواهند زد. البته دلبهی است که اینگونه اتفاقات و هرگونه اتفاقات همواره در سنین جوانی و میانسالی بیشتر اتفاق می‌افتد تا در دوره‌های دیگر اما باید به این نکته هم توجه داشت که شعر و شاعری فوتبال نیست که در آن هرکس که زیر ۳۰ سال داشته

درباره مجموعه‌شعر «بونوشتن برای شرحی» اثر بهزاد خواجات

## از آن طرف بام برج شعر امروز افتادن!

شویم/ و گرنه مگر می‌شود هم عدل و هم داوری؟!/ سوسوت هم که درسدت، تئانی سلول‌ها چه؟!/ پس اینقدر نخور آلوچه/ یک بوش دارد این دنیا به چه بزرگی، بچه!/ که با چرخ‌ام، می‌چرخم، آخر سوزه القم/ و من هم اگر به‌جای آنها/ شعری به انتها می‌رسد، اینجا/ مقرر بر این شد اراده ما»

و باز متنی طنزآمیز (البته طنزآمیز بودنش با تخفیف)از نقد دنیا و احوالاتش که به زبان اشاره و کنایه بیان شده است:

«بچه‌های کوچ‌چه جسم در ادامه-دیوار را خط‌خطی کردند/ و در حالی که آبی‌تر، برده آبی نیز گزیده‌اشعار «حکمت‌مشاه» را توسط انتشارات نکا در سال ۱۳۸۸ منتشر کرده است؛ به علاوه ۲ کتاب نقد ادبی با نام‌های «منابعه در پیراهن» و «رمانتی‌سیسم ایرانی» در سال‌های ۱۳۸۱ و ۱۳۹۱.

«مثل هم که باشید/ ایسن تازه اول حرام‌شدگی‌ست…»

این نوع سطرها حرف‌هایی است که به شعر تبدیل نمی‌شود.

«گوش چسبانده به در/ نه گوش به دردتان می‌خورد و نه در/ تا پارینه‌ستکی می‌روید و ایستاده‌اید/ تا دکت‌ترین مرد احول»

ایسن جملات تنها یک‌مشت حرف‌هایی است که می‌توان آنها را حسسو و زوایدی در زبان و شعر فارسی دانست، چون به عنوان شعر ارائه داده شده است. اینگونه نوشته‌ها را می‌توان به عنوان یک‌مشت حرف‌های دم‌دستی به حساب آورد که اگر طنزش جذابیتی داشته باشد، درجش در ستون روزنامه‌ها مناسب است، چون مایه و جوهره‌ای از شعر در اینگونه کارها که تقریباً کل صفحات مجموعه‌شعر «بونوشتن

برای شرحی» را فرا گرفته است، دیده نمی‌شود. دو نمونه از این کتاب می‌آورم تا اگر مایه‌ای از شعر در آنها دیدید، ما را نیز راهنمایی کنید:

…»

که یعنی جاده را نگاه‌دار، ما رد

سر

نوشت»

شعر ۱۵ حرفی از شاعرانگی دارد که به واسطه تازهبودن و ناگفته‌ماندن تعبیرش، دارای عمق است:
«درختان پیر به‌سایه‌هاشان تکیه‌می‌کنند»
شعر ۱۸ و ۲۱ بیشتر به درد شروع یک شعر نو یا کلاسیک می‌خورد؛ یک شروع در اوج:

«گندم دو نیمه دارد آدم حوا»

کتاب ۳۷ ساختار یک کاریکلماتور و یک معمای جاب‌داده شده را دارد اما کاریکلماتورش بی‌مزه است:

«گورخر زندانی طبیعت»
کار ۴۰ یک حرف منطقی و جالب است با ساختاری شبیه ساختار کاریکلماتور اما به شعر نمی‌رسد:

«برعکس‌عکس»
اما شعرهای ۳ و ۴ کاریکلماتورند، چرا که به حرف ناب نرسیده‌اند و قطعیت‌شان جعلی است.

اما جعلی و دروغ بودن دو شعر قبلی برای مخاطب باورپذیر است، بویژه شعر ۲ که اندیشه‌ای تلطیف شده است که خود را به شعر رسانده است. یعنی واقعیتی و رئالی است که به فراواقع و سوررئالیسم نزدیک شده است، چرا که در مقابل عظمت انسان‌هایی که می‌میرند، این واقعیت جعلی واقعا به نوعی زنده می‌ماند یا حداقل زنده بودن را نشان می‌دهد.

اما کارهای ۳ و ۴:
«آبشار رودخانه‌ای‌ایستاده»

«دریا بالا می‌آید

ماهیان گریسته‌اند»

که شعر ۳ دقیقاً به جایی که به شعر بماند، به معما می‌ماند؛ معماهایی که ما برای هم طرح می‌کردیم.

و باز کارهای ۵ تا ۱۰ شبیه کاریکلماتورند و

کار ۱۱ نثر است و حرف است و قطعیتش سطحی است:

«نه من عاشق می‌شوم

نه تو

عشق انتخاب می‌کند»

کار ۱۳ نیز شبیه برشی از یک شعر است:

«سسیم

دنبال عطر توست»

کار ۱۴ یک بازی است؛ بازی با کلمات:

«سرنوشت را

نمی‌توان

از

بخت بدش، به این دامگه افتاده است. شاید هم شاعری‌اش ته کشیده، یا در شرایط مناسب این کارها را نسروده و این کارها آگاهانه و با طراحی از پیش تعیین‌شده تولید شده و!..

بی‌شک گنگ بودن، پرابهام بودن و انتزاعی بودن از نشانه‌های شعر نیست؛ اگر چه شعری

می‌تواند گنگ، مبهم و انتزاعی باشد و شعر هم باشد. البته معمولاً مخاطبان حرفه‌ای توانایی درک اینگونه آثار را دارند و می‌توانند سرره و نامره را از کنایات و استعاره‌های ظاهراً طنزآلود یا به فرض جدی، صرفاً به واسطه روشن و مفهوم بودن، باز الزام نمی‌تواند بامزه و جذاب باشد. «با عرقچین رکابی زندگی‌شان را کردند/ آب در حبه‌انه جادو بود/ و در پس تمام تصمیم‌ها، حضرت قارون/ این‌فرمی/ روح آواره نشست در تن/! نمرات هندسه هی سرانیش داشت/ و گفته نرفته دوست دارم/ یک مهتاب و کوچه/ از گاو صندوق معاصر لو می‌رفت/ با ابعادی مشیری/ الکی نیست که!/ تهرآن یک غمزه نشان بدهد/ ممنوع‌الخروج لباس‌های خود هستی/ که پدرم هم جای وصله دیگر نداشت، یعنی داشت/ اما غولی سری لازم بود، که متأسفانه بود/ و آنقدر سری/ که یکهو ناپدید شد با تمام ملحقاش…»

سطحی و گنگ بودن نمونه‌ها معمولاً نه تنها روان نیست، بلکه گاه به لحاظ دستوری غلط است؛ مثلاً در نمونه بالا به‌جای «بعاد مشیری» نوشته «ابعادی مشیری»!

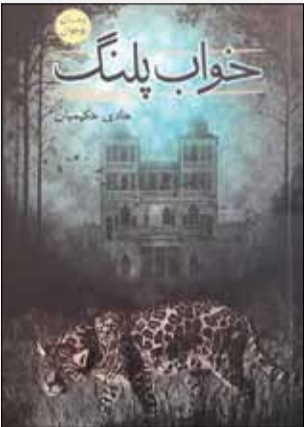
اگر بگوییم اندکی عاطفه، تغزل و روانی کلام به شعر خواجات کمک می‌کند تا متفاوت از مقالات و نوشته‌های طنز شود و از خشکی، نثرگونگی و طنز کم‌جان رهایی یابد، حرف نادرستی نیست اما عجیب این است که شاعری با ۳ ده تجربه شعری و کسب زبانی نسبتاً مستقل و تازه در دهه ۷۰ اینک چگونه می‌تواند تا این اندازه سقوط کند که نیاز به توسعه‌های معمول، هرچند از نوع لازم و واجب داشته باشد؟! شاید هم نیست خواجات این بوده که با این نوع از لحن و زبان، دست به کار دیگر و تازه‌ای بزند و به اصطلاح هی درجا زند اما از

وطن امروز ۳ شماره ۲۷۵۲

پنجره

درباره رمان «خواب پلنگ» اثر هادی حکیمیان کتابی که سرش به تنش می‌ارزد

- آرش چراغی



رمان «خواب پلنگ» با رنگ و لعاب نوجوانانه و برای مخاطب نوجوان ادبیات امروز جامعه ایران خلق شده است. بدون شک مخاطب پس از خوانش رمان خواب پلنگ، دلیل گمنامی این رمان درخور و شایسته را در میان جامعه ادبی ادبیات از خود خواهد پرسید. شاید براساتی توقف این اثر در چپ دوم تنهاترین پرسش زیبایی‌شناسانه غریب و بی‌پاسخ مخاطب در مواجهه با رمان خواهد بود؛ اثری که به مخاطب نوجوان خود وفادار است و برای جذب وی تنها در راستای قصه جذاب و باورپذیرش گام برداشته و در آن دیگر خبری از عجایب‌الوقایع موجود در دیگر رمان‌های ادبیات کودک و نوجوان نیست. خواب پلنگ در گام اول اثری روشن‌خوان است. این اصل مهم‌ترین اصل بنیادین این کودک و نوجوان است که هادی حکیمیان به زیبایی از پس آن برآمده است. دومین اصل شگفت این رمان منطق تحسین‌برانگیز متناسب با سن و انگاشت مخاطب نوجوان است که وفاداری نویسنده به این اصل نیز در روح و جان رمان تنیده شده است. در انتها باید به شکل‌ترین عنصر این رمان یعنی تاریخ‌مندی بجا و بزنگاه دراماتیک اندیشمندانه رخدادی مستقل در تاریخ معاصر جامعه ما اشاره کرد که نشان از زیرکی و شناخت کامل مولف از مخاطب نوجوان امروز جامعه دارد. روایت کشتن ناصرالدین‌شاه به‌دست میرزا رضای کرمانی در دل روایت بازنگوشانه روای نوجوان تبدیل به پژوهشی سترگ در باب چگونگی این رخداد و تصویرگری منصفانه و واقعی از روزگار آن دوران جامعه ایران می‌شود. بازنمایی تاریخ به گونه‌ای دراماتیک آن هم در زاویه دید یک نوجوان ناپخته، هدف موضوعی خرق‌العاده‌ای است که پشت هر نویسنده‌ای را به خاک خواهد مالید. اما حکیمیان در این مسیر بدرستی بر ریتم روایتش سوار می‌شود و هر جا که نیاز باشد توقف کرده، نگاهی موشکافانه به اطراف می‌کند و چشمان تیزبین شخصیت نوجوان قصه را در مرکز روایتش قرار می‌دهد تا ناخودآگاه و حافظه تاریخی مخاطبش را بیدار کند.

کویچیکه نوجوان زیر ک و ماجراجوی قصه به همراه پدرش و میرزازضای کرمانی جسور در مسیر سفرش از روستا به شهر به بلوغ می‌رسد و چه زیبا تقابل میان آگاهی از عدالت و بیدادگری و تمایز روستا با شهر در این سفر بلوغ‌آمیز تصویر شده است. عمو بدالله، پدر کوچیک در جدال با بلندی گرسنه‌اور اسیر می‌کند و به نیت دریافت هدیه‌ای قاربه توجه آن را به شازده یزد تقدیم می‌کند. در کمال ناباوری شازده جلال‌الدوله پسر ظل‌السلطان پسر ناصرالدین شاه بدون تقدیم هدیه به عمو بدالله، پلنگ را از چنگ بیدالله می‌قاید و با خود به یزد می‌برد. پس از مدتی پدر کوچیک تصمیم می‌گیرد به یزد در قح قوتلانی‌اش را از شازده شهر بگیرد، در قح از اینکه شازده پوست پلنگ را کند و دودستی به زن کنسولگری انگلستان تقدیم کرده است. این عمل دستمایه تصمیم بزرگ عمو بدالله و پسر کوچکش کوچیک می‌شود تا به همراه میرزا رضای معترض به امور اجتماع کشور به تهران رفته و به ناصرالدین شاه شکایت برند. قصه شگفت‌انگیز سفر اشخاص مرکزی روایت به تهران با همراهی کاروان‌های دیگر از نکات قابل توجه اثر حاضر است که با ورود به تهران به درجه‌دیگری از حقایق عصر حاکمیت مستبدان زمان خود پیوند می‌خورد. در تهران کوچیک با بیداد حاکم بر شهر آشنا می‌شود و او است که تپانچه کشتن ناصرالدین شاه را با خود به مسجد برده و میرزا رضا به وسیله آن کلک صاحب بیداد در مملکت را می‌کند.

نمادپردازی‌های مولف از نظرگاه راوی خوش‌زبان قصه تامل‌برانگیز بوده و تماماً متناسب با روحیه و پیش‌انگاشت‌های فکری مخاطب نوجوان پرداخت شده است. راوی در فرآیند تبدیل و خلق یک روایت تاریخی به روایتی نوجوانانه تنها به انتخاب نظرگاه کانونی یک نوجوان در قصه بسنده نکرده و برای فهم مخاطب نوجوان آن، هم سطح زبانی و هم سطح رخداد و منطق قصه را نیز با راوی مرکزی همسو کرده است.